جلسه 771

دوشنبه 27/06/91

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به ادله منکرین حجیت خبر واحد بود، به سه دلیل استدلال شده بود بر عدم حجیت خبر واحد: دلیل اول اجماع بود. ما به علت اینکه یک مطلب جدیدی در بحث اجماع می خواهیم عرض کنیم مجبوریم دومرتبه برگردیم به بحث اجماع.

سید مرتضی ادعا کرد ضرورت مذهب شیعه را بر عدم عمل به خبر واحد، گفته شد که این خبر واحد یلزم من حجیته عدم حجیته، خبر واحد بگوید خبر واحد حجت نیست یعنی خودم هم حجت نیستم. فائده ای ندارد. پس خبر سید مرتضی حجت نیست ولو به اعتراف خودش، ما چطور استناد کنیم به خبر سید مرتضی؟ که این قبلا بحثش گذشت، گفتند حجیت خبر سید مرتضی محال است، چون لازمه حجیتش تعبد به عدم حجیتش است، چون می گوید خبر واحد حجت نیست ویکی از خبرهای واحد خود همین خبر سید مرتضی است.

ولی ما دیدیم مرحوم ابن ادریس هم در بحث میراث مجوس در سرائر ادعای اجماع می کند بر عدم حجیت خبر واحد. آنوقت سید مرتضی و ابن ادریس می شوند عدلان، شهادت داده اند به یک موضوع وهو ضرورة عدم حجیة خبر الواحد من مذهب الشیعة. می شود بینه. حجیت بینه که محل بحث نیست، بینه که قطعا حجت است. شهادت عدلین قطعا حجت است در اسلام. بحث در حجیت خبر واحد هست، مخصوصا که این بینه هم در موضوعات است. چه جور اگر دو شاهد عادل بگویند که فلان شخص عادل است حجت است، دو تا شاهد عادل مثل سید مرتضی و ابن ادریس گفته اند واضح بود در مذهب شیعه عدم عمل به خبر واحد.

سؤال وجواب: بینه دلیل دارد که حجت است، ما در حجیت بینه در موضوعات که بحث نداریم. خب اینجا هم یک موضوعی بود.

ابن ادریس در بحث میراث المجوس نقل می کند، می گوید راجع به اینکه مجوسی ها اگر آمدند پیش قاضی شرع و گفتند تو حکم کن بین ما در مورد ارث، آیا ما طبق مذهب خودمان حکم بکنیم به ارث، درموردی که سبب یا نسب صحیح بنظرنا هست حکم بکنیم به ارث، یا نه، ولو سبب یعنی ازدواج و نسبی که باطل است در مذهب ما ولی صحیح در مذهب خود مجوس هم باشد ما می توانیم حکم به ارث بکنیم. مجوسی با خواهرش ازدواج کرده، حالا مجوسی های حالا که \*\*\*\*می گویند ازدواج با محارم را، ولی در روایات ما که هست که مجوس قائلند به حلیت ازدواج با محارم، وظاهرا فرقه ای بوده اند از مجوس که پیروان همان بابک خرم دین بودند اینها اینطور بودند.

مرحوم ابن ادریس می گوید دو نظر مطرح می شود، حالا نظر سوم هم این است که در نسب صحیح یا فاسد فرقی نمی کند، بالاخره این بخاطر یک ازدواج باطلی که پدر ومادرش انجام داده اند از این مادر متولد شده، خب این مادرش هست دیگر ولو بنسبٍ باطل. ولی در سبب یعنی ازدواج باید ازدواج صحیح باشد. سه قول در مسأله نقل می کند. بعد می گوید شیخ طوسی نظرش این بود که نگاه نمی کنیم به مذهب خودمان، این مجوسی به یک نسب یا سبب صحیح به نظر خودش می خواهد ارث ببرد، قاضی شرع هم به او ارث می دهد. و این مذهب شیخ طوسی است، دلیلش روایت سکونی است. بعد ابن اردیس شروع می کند می گوید که: شیخنا ابو جعفر الطوسی قائل بود به حجیت خبر واحد، ولی الذی علیه اصحابنا سلفهم و خلفهم أنه لاعبرة بخبر الواحد، لایجوز العمل بخبر الواحد. بعد می گوید که: سید مرتضی و شیخ مفید گفتند مذهب شیعه عدم عمل به خبر واحد است، واین دو بزرگوار اعرفند به مواقف شیعه. در پایان هم ایراد می گیرد به شیخ طوسی، می گوید سلمنا که خبر واحدی که شما در کتاب عده مطرح کردید که راوی اش امامی عدل باشد حجت باشد، جدلا ما این را بپذیریم، اما جناب شیخ طوسی! این خبر سکونی که شرائط حجیت را به نظر خودت هم ندارد، امامی عدل نیست، فاسقٌ بل کافر، چطور می گوئی که این خبر سکونی دلیل ما است که مجوسی به سبب یا نسب باطل ارث می برد؟

این محصل کلام ابن ادریس هست در بحث میراث مجوس در سرائر.

 خب این کلام ابن ادریس که الذی علیه اصحابنا سلفهم وخلفهم علی عدم جواز العمل بخبر الواحد، این را می گذاریم در کنار اجماع منقول سید مرتضی، می شود بینه.

اقول: منتهی اشکالی که ما داریم عرض کردیم با وجود قرائنی که نقل شد یقینا این مطلب درست نیست که واضح بود در مذهب شیعه عدم عمل به خبر واحد. ولذا علم به خطاء سید مرتضی و ابن ادریس داریم. کما اینکه اجماع شیخ طوسی هم که ادعا می کند که اصحاب عمل می کرده اند به خبر واحد، آن هم به نظر ما یک نوع اجتهاد هست به این معنا که برداشت می کند شیخ طوسی از اینکه می گوید این همه علمای شیعه عمل به خبر واحد می کردند احتمال اینکه تمام این روایات محفوف به قرائن بوده این احتمالش موهوم است، مگر می شود همه این روایات محفوف به قرائن باشد، پس معلوم می شود علماء خبر واحد را حجت می دانستند. والا شیخ طوسی هم اینجور نیست که استقراء کرده باشد نظر این آقا را به دست آورده نظر آن آقا را به دست آورده، اینطور نیست، یک برداشتی می کند از روش استنباط و اجتهاد فقهاء، می گوید اینها استدلال می کنند به این روایات. این هم که بگوئیم همه اینها محفوف به قرائن بوده این احتمالش احتمال موهومی است پس عمل فقهاء ما به خبر واحد بوده است.

خب ممکن است کسی در مقابل بگوبد شما می گویید این اخبار محفوف به قرائن نبود، ولی شاید علماء اطمینان نفس پیدا می کردند. و سید مرتضی قبول دارد که خبری که مفید وثوق و اطمینان نفس است او را می گوید خبرٌ یفید العلم، علم را علم عادی می گیرد یعنی آنچه که موجب وثوق نفس است.

ولذا ما ولو سید مرتضی را تخطئه می کنیم، اما شیخ طوسی هم به نظر ما برداشتی دارد از روش فقهاء که برداشت قابل قبولی به نظر نمی رسد. الان در بین معاصرین ما روش مراجعی که خبر واحدی را که مفید علم نباشد قبول ندارند نگاه کنیم می بینیم اینها هم دارند به اخبار عمل می کنند، مثلا آقای سیستانی چه کار می کند؟ قیاس که نمی کند در فقه، بلکه به همین اخبار عمل می کند. اگر ما نمی دانستیم نظرش این است که خبر واحدی که مفید علم به معنای وثوق و اطمینان شخصی نیست اعتبار ندارد، با خودمان می گفتیم که خب ایشان به این اخبار فتوی می دهد و همه این اخبار هم که محفوف به قرائن نیست، که همین برداشت شیخ طوسی است. ما داریم می گوئیم محفوف به قرائن نیست، ولی معنایش این نیست که آن شخصی که به این اخبار فتوی می دهد وثوق نفس برایش حاصل نمی شود. گاهی وثوق و اطمینان نفس حاصل می شود برای افراد. ما دیدیم در حوزه علمیه قم بزرگانی را که می گفتند ما اصلا خبر واحد را قبول نداریم مگر مفید علم شخصی باشد، ولی آسانتر و سهل تر از امثال آقای خوئی که می گفتند خبر الثقة حجة مطلقا آسانتر به روایات عمل می کردند، می گفتند آدم علم پیدا می کند. توسعه می دادند در حصول علم، می گفتند انسان وثوق پیدا می کند به صحت این اخبار. اینکه ما بیائیم برداشتی بکنیم که شیخ طوسی برداشت کرد که بله علماء به اخبار آحاد در فقه عمل می کردند و همه اینها هم که محفوف به قرائن نبود، خب اینکه دلیل نمی شود، علماء وثوق پیدا می کردند عمل می کردند، حالا یا سهل الوثوق و الاطمینان بودند یا هر چی.

سؤال وجواب: نمی خواهم بگویم همه فقها وثوق برایشان حاصل می شد، بلکه یک بخشی از فقهاء طرفدار وثوق و اطمینان بودند، ویک بخشی از فقهاء هم طرفدار حجیت خبر ثقه بودند مثل خود شیخ طوسی. فقهاء مختلف بودند. از این ادعای اجماع های ضد و نقیض ما به این نتیجه می رسیم که روش واحدی بین فقهاء محکّم نبوده است. یک عده ای بله خبر ثقه را حجت می دانستند، یک عده ای می گفتند باید اطمینان حاصل بشود و در فقه ممکن بود در مقام تطبیق سریع اطمینان پیدا کنند. آنوقت در این جو غیر واضح جوی که روشن نیست طبعا برداشت های بزرگان مختلف می شود، یک برداشت می شود برداشت سید مرتضی که می گوید علماء به خبر واحدی که مفید علم نباشد عمل نمی کنند، یک برداشتی هم می شود برداشت شیخ طوسی که می گوید مگر می شود علماء به این اخبار که عمل می کردند همه اینها محفوف به قرائن بوده و مفید علم بوده است. در جائی که جو مظلمی هست و واضح نیست اینجا برداشتها مختلف می شود. الان در جامعه ما گاهی دو نفر که هر دو هم آدم خوبی هستند در اینکه مثلا اکثر مردم یا اکثر علماء در این مسئله چه نظری دارند اختلاف برداشت دارند، یکی می گوید نظرشان این است یکی می گوید نظرشان آن است، چون اینها که نرفته اند استفتاء کنند، بلکه یک برداشتی دارند. یکی می گوید اکثر جوانان ما متدین اند، یکی می گوید اکثر جوانان ما دین گریز هستد، هر کسی یک برداشتی دارد از وضع موجود، بر اساس آن مشاهدات شخصی اش یک مقدار استقراء ناقص می کند توسعه می دهد به کل مردم، هر دو هم یک بخشی از حقیقت را دیده اند اما چون جو مظلمی هست معمولا، اینکه ما بیائیم بگوئیم جوانان متدین اند یا دین گریزند، ما که نرفتیم آمار بگیریم، یک برداشتی است. ما فکر می کنیم اینها یک برداشتی بوده از سید مرتضی از یک طرف و از شیخ طوسی از طرف دیگر. ولذا خود شیخ طوسی هم اول حرفش با آخر حرفش اختلاف دارد، اول حرفش می گوید ما خبر واحد را قبول داریم به شرط اینکه راوی اش امامی عدل باشد، اگر عامی باشد قبول نداریم. آخرش می آید می بیند که علماء به نظر خود شیخ طوسی عمل کرده اند به روایات سکونی و امثال او، لذا می گوید ممکن است بگوئیم وثاقت هم کافی است به شرط اینکه خبر امامی عدل معارضش نباشد. یک نوع برداشتی است از شیخ طوسی، و آن هم برداشتی است از سید مرتضی و ابن ادریس. و ما قطع داریم که قطعا برداشت سید مرتضی و ابن ادریس که اجماع العلماء خلفهم و سلفهم علی عدم جواز العمل بخبر الواحد این برداشت ناتمامی است، و این یقینا به نظر ما خلاف واقع است بعد از آن قرائنی که ذکر کردیم. منتهی از آن طرف اجماع بر حجیت خبر واحد هم زیر سؤال می رود بلکه آدم مطمئن می شود که همچنین اجماعی نبوده است با وجود این اختلافها.

این راجع به اجماع، که اثباتا و نفیا ما اجماع را بر حجیت خبر واحد یا بر عدم حجیت خبر واحد کنار می گذاریم. واز این یک نتیجه ای می گیریم که ادعای سیره چه سیره متشرعه وچه سیره عقلائیه بر عمل به خبر واحدی که مفید وثوق و اطمینان شخصی نباشد، این هم کار بسیار مشکلی است با وجود این اختلافها که در بین علماء بوده است، واینها سیره عقلاء را می دیدند و سیره متشرعه را می دیدند. حالا آقای سیستانی که نظرشان این است که این ادعای ابن ادریس و سید مرتضی این تعبدی نیست بلکه این کاشف است از یک ارتکاز عقلائی که علماء ما هم طبق همان ارتکاز عقلائی مشی می کردند که خبر واحدی که مفید وثوق نباشد قبول نمی کردند.

حالا ما این ادعا را نمی خواهیم مطرح کنیم، در بحث سیره بر حجیت خبر واحد انشاءالله بحث خواهیم کرد، ولی حداقل چیزی که اینجا می گوئیم این است که دیگر ادعای سیره بر عمل به خبر واحد که مفید علم نیست که آقای خوئی وامثال او ادعا می کنند سیره قطعیه عقلائیه و متشرعیه را بر عمل به خبر واحدی که مفید علم نباشد، این ادعای سیره بسیار مشکل است و اثباتش بسیار سخت است با وجود این مطالبی که عرض کردیم.

سؤال: سید مرتضی طبق نصوص اصحاب گفته حجت نمی دانستند، اما شیخ طبق اینکه فتوی می دادند گفته حتما برایشان حجت بوده است؟ جواب: اگر همچنین نصوص کلمات در مواضع متعدده ای داریم که ان خبر الواحد لایفید علما و لاعملا پس از آن طرف چه جوری نجاشی می گوید که عملت الطائفة بمراسیل ابن ابی عمیر؟ چه جور کشی می گوید اجمعت العصابة علی تصدیقهم فیما یقولون. سؤال: استثناء خورده اند؟ جواب: قابل استثناء نیست، یعنی خبر واحد حجت نیست مگر خبر زید بن ارقم؟ سؤال: شاید خبر آنها مفید علم بوده است؟ جواب: نمی شود، 18 نفرند اینها خبرشان مفید علم بوده در همه جا؟ مراسیل ابن ابی عمیر مفید علم بوده در همه جا؟ این را که نمی شود گفت. و تصدیقهم فیما یقولون این می گوید اجماع بر تصدیقهم فیما یقولون بوده است.

لذا ما به نظرمان اینجاها از مواردی است که مطلب واضح نیست و هر کس یک برداشتی برای خودش داشته، بخشی از علماء را می دیده گمان می کرده همه اینجورند. والا توجیه دیگری ما به ذهنمان نمی آید.

سؤال وجواب: ما در مشایخ ثلاث کار به عمل طائفه نداریم مگر ما مقلد طائفه هستیم؟ طائفه مگر کی ها بوده اند، طائفه یعنی کل شیعه سلفهم و خلفهم؟ نه برخی از علمای برجسته را می گویند، والا اصلا معقول نیست که کسی بیاید بگوید همه علماء نظرشان این است، خیلی از موارد انسان می فهمد که این ادعای جزافی است، مخصوصا آن زمان که کتاب نوشتنی معمولا نبوده. الان علمای قدیم چند نفرند؟ چند تا کتاب مال یک نفر است، صدوق چند تا کتاب سید مرتضی چند تا کتاب، شیخ مفید چند تا کتاب، شیخ طوسی چند تا کتاب، خود رئوس علمای قدیم را اسم ببرید می شوند ده نفر، اینها طائفه بودند، حالا اگر اینها یک نظری را متفق بودند ما باید بپذیریم تعبدا؟ پس ما به او کار نداریم، بلکه به این جمله شیخ طوسی کار داریم که عرفوا بانهم لایروون و لایرسلون الا عن ثقة. حجیت خبر ثقه را ما با تعبد و روایات قطعیه اثبات خواهیم کرد. ما به این جمله شیخ طوسی اعتماد می کنیم، والا نه به نقل اجماع کشی اعتماد داریم ونه به نقل نجاشی که عملت الطائفة بمراسیل ابن عمیر، چون چند نفر عمل کردند شدند طائفه، او چه اعتباری برای ما دارد؟

راجع به آیات بحث به اینجا رسید که حضرت امام فرمود: لاتقف ما لیس لک به علم أی لاتقف ما لیس لک به حجة، و دلیل حجیت خبر واحد ورود دارد بر این آیات. وآقای سیستانی هم فرمودند لاتقف ما لیس لک به علم، مراد از علم طریق معتبر هست که ناشی است از مقدمات عقلائیه، در مقابل ظن که اعتقاد ناشی از مقدمات غیر عقلائیه است، وچه بسا در مورد ظن اعتقاد شخص اعقتاد جازم است احتمال خلاف هم نمی دهد، ولی قرآن می گوید این ظن است چون ناشی است از مقدمات غیر عقلائیه. ایشان می فرماید اکثر کفار یا معظم آنها احتمال خلاف نمی دهند در مورد مذهب خودشان، چطور می گوئید مالهم بذلک من علم؟ این معنایش این است که ما لهم بذلک من کاشف ناشئ عن مقدمات عقلائیة، اینها اعتقاداتی دارند که ناشی از مقدمات غیر عقلائیه است، از تقلید آباء، از تقلید کبراء اینها آمده اند اعتقاد پیدا کرده اند به مذهب خودشان.

اقول: ما به نظرمان این فرمایشات تمام نیست. ما استعمالات علم و ظن را در لغت و روایات می بینیم که بعضی از اینها واضح است که ظن به معنای احتمال راجح هست. فإن ظن انه نام و لم یستیقن، یعنی احتمال راجح. ظننت انه اصابه و لم أتيقن ذلك فنظرت فلم أر شيئا ثم صليت فرأيته فيه بعد الصلاة، این یعنی احتمال راجح. ظن به معنای اینکه شامل اعتقاد جازم بشود که ناشی از تقصیر در مقدمات است این را ما در لغت و روایات شاهدی برایش پیدا نکردیم. شما فقط می گوئید اکثر کفار اینطور نبود که ظن داشته باشند یعنی احتمال خلاف بدهند اما راجح به نظرشان این بود که مذهبشان صحیح است. خب اولا کی می گوید این قضیه حقیقیه است این آیه؟ شاید قضیه خارجیه باشد. یعنی این مشرکین که این حرفها را می زنند مثلا می گویند ملائکه دختران خدا هستند اینها إن یتعبون الا الظن و إن هم الا یخرصون، چرا می گوید ظن یعنی احتمال جازم عن تقصیر فی المقدمات؟ نه، شاید خدا می خواهد بفرماید که اینها صرف گمان و تخمین است که این حرفها را می زنند، کاشف تامی ندارند یعنی احتمال خلاف می دهند. قضیه خارجیه بوده است. مخصوصا بعد از بعثت پیامبر اکرم و دعوت مشرکین به اسلام وتوحید خیلی سخت است که آدم احتمال خلاف هم ندهد در روش خودش در مقابل پیامبر. اتفاقا رئوس مشرکین که یعرفونه کما یعرفون ابنائهم، وجحدوا بها و استیقنتها انفسهم، عامه مشرکین هم احتمال خلاف می دادند، منتهی می گفتند پدران و بزرگان ما این را می گفتند ما هم حرف آنها را می زنیم، قرآن می گوید إن هم الا یظنون، إن هم الا یخرصون، إن یتبعون الا الظن وإن هم لایخرصون. این فرمایش آقای سیستانی که ظاهرا به تبع مرحوم آمیرزا مهدی اصفهانی بیان کرده اند شاهدی ندارد. یا این را بگوئیم قضیه خارجیه بوده که اکثر آن مردم در آن زمان مشرکین اینطور بودند که احتمال خلاف می دادند بعد از بعثت پیامبر که دیگر از غفلت بیرون آمده بودند و نمی شود آدم احتمال ندهد که پیامبر صادق است و راه مشرکین راه خطابی است، ویا اگر قضیه حقیقیه بوده ظهور لفظ علم و ظن در همان معنای عرفی اش هست، این قرینه می شود که بگوئیم نفی ادعائی شده است. حتی کسی که احتمال خلاف نمی دهد چون تقصیر در مقدمات کرده ادعا می کنیم که تو نمی دانی، اینکه دانستن نیست، ادعا می کنیم. وجهی ندارد از ظهور ظن که معنای لغوی اش احتمال راجح مع وجود احتمال خلاف است رفع ید بکنیم.

سؤال وجواب: الذین یظنون انهم ملاقوا ربهم او یک معنای دیگری است، او را که آقای سیستانی نمی گوید اعتقاد ناشی از تقصیر در مقدمات است. آنجا یظنون انهم ملاقوا ربهم بعضی گفته اند معنایش یعنی یعتقدون، ربطی به فرمایش آقای سیستانی که اعتقاد ناشی از تقصیر در مقدمات است ندارد. یک احتمال هم دارد که در این موارد تعبیر به ظن می کنند چون مطلب مطلب مهمی است چون امر غیر محسوس است مربوط به عالم غیب است حداقلش را می گیرد، می گوید اینها گمان دارند که با خدا ملاقات می کنند، بقیه حتی این گمان را هم ندارند. یا از این باب است یا از همان باب که ظنّ به معنای اعتقاد آمده است، ولی به هر حال ربطی به فرمایش آقای سیستانی ندارد.

سؤال وجواب: اگر آقای زنجانی هم فرموده اند که ظن در قرآن به معنای اعتقاد جازمی است که خلاف واقع است، خب این شد توسعه در اشکال، همان اشکالهایی که به آقای سیستانی وارد کردیم به ایشان هم وارد است. خب این قرینه اش چست؟! ما لهم بذلک من علم إن هم الا یظنون و آیه إن یتبعون الا الظن و إن هم الا یخرصون، شما اینها را معنا می کنید که اعتقاد جازم مخالف واقع؟ ما قرینه ای بر این مطلب در ذهنمان نمی آید. حالا در لاتقف ما لیس لک به علم یعنی اگر مطابق با واقع بود اشکال ندارد؟ ظنی است که مطابق با واقع است، اگر من ظن داشتم که فلانی دزد است آمدم گفتم دزد است و مطابق با واقع هم بود، آیا این مشمول این آیه نیست؟! لاتقف ما لیس لک به علم، چیزی که نمی دانی دنبالش نرو.

اما فرمایش حضرت امام که علم به معنای حجت باشد این هم قرینه ندارد. مثلا حجت یکی استصحاب است یکی اصل برائت است، حجت این است دیگر، حالا من استصحاب کرده ام فسق زید را، بعد بیایم بگویم زید فاسق است آیا این دیگر قول به غر علم نیست چون حجت دارم که زید فاسق است؟ خود ایشان ملتزم می شود به این مطلب؟ مطلق حجت مطلق منجز و معذر این کافی است که بگوئیم إخبار به علم یعنی إخبار بحجة که من یک حجتی ولو استصحاب دارم خبر بدهم، چه مجوزی دارد، چه قرینه ای بر این مطلب هست.

بله ما به نظرمان علم در اصطلاح عرفی مثال است برای امارات عقلائیه مثل اقرار، این ادعایی است که یک مقدار اختلاف دارد با ادعای حضرت امام وآقای سیستانی، انشاءالله فردا توضیح می دهم.